

هشت روایت از تهران
در سده پانزدهم

زینب یارمحمدی

صاد

نشر صاد

هشت روایت از تهران در سده پانزدهم

نویسنده: زینب یارمحمدی
ویراستار: سحر لطفعلی

طراح جلد: حسین کریم‌زاده
صفحه‌آرایی: علیرضا زمانی

شابک: ۹۶-۴-۹۶-۵۳۳۶-۶۲۲-۹۷۸

نوبت چاپ: اول-۱۴۰۳

هارگان: ۲۰۰ نسخه

تمام: پ و نشر، محفوظا
و مشن به نشر صاد است

نشانی: تهران - خیابان انقلاب - بن ۱۰۰ - ابن‌ابوریحان و
فلسطین - بن بیست سرویس - پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱-۶۶۴۴۷۰۰۱۶

سرشناسه: یارمحمدی، زینب، ۱۳۶۲-

عنوان و نام پدیدآور: هشت روایت از تهران در سده پانزدهم

نویسنده: زینب یارمحمدی؛ ویراستار: سحر لطفعلی.

مشخصات نشر: تهران: نشر صاد، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص.

شابک: ۹۶-۴-۹۶-۵۳۳۶-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: محله‌ها -- ایران -- تهران

Neighborhoods -- Iran -- Tehran

موضوع: تهران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۵

Tehran (Iran) -- Social conditions -- 21st century

رده‌بندی کنگره: DSR۲۷۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۱۲۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۰۶۶۳۲

فهرست

طرح مسئله.....	۹
روایت اول: «نگاهی از درون به شهر شهید محلاتی».....	۲۱
روایت دوم: «در خیابان فرشته چه خبر است؟».....	۳۱
روایت سوم: «برخورد از نوع چهارم با کافه مجلسانی‌ها».....	۴۵
روایت چهارم: «ملاقات با شلوغی در پردیس تنای شهرزاد».....	۵۹
روایت پنجم: «آن سوی دیوارهای مجتمع آسپا و آسپا».....	۷۳
روایت ششم: «از اذان ظهر تا اذان مغرب در مسجد حضرت امیر (علیه السلام)».....	۹۱
روایت هفتم: «در آرایشگاه زنانه خیابان زعفرانیه چه می‌گذرد؟».....	۱۰۵
روایت هشتم: «اینجا برای همه جا هست».....	۱۱۹

کوچه و خیابانش را، خانه‌ها و مغازه‌های کوچک و بزرگش را،
فرخنده‌اش را، آسمانش را، دماوندش را... بدون دود، بدون پس زمینه
هاکستری این روزهایش
می‌خوانستم بدنام روایت اجتماعی مردم تهران، حدیث سال قبل چطور
بود؟
جایگاه مردان و زنان چه تفاوت‌هایی باهم داشت؟
پوشش‌هایشان چگونه بود؟

طرح مسئله

احتمالاً یک صد سال بعد مردم ایران دوست دارند که بدانند یک صد سال قبل از آن‌ها، مناسب‌ترین شکل شهری در پایتخت چگونه بوده است؟

همان‌طور که من دوست می‌داشتم درباره گزارش‌هایی از ابتدای قرن چهارده بخوانم.

مثلاً دوست داشتم تصویر تهران آن روزها را به کیفیت فول‌اچ‌دی ببینم.

کوچه و خیابانش را، خانه‌ها و مغازه‌های کوچک و بزرگش را، درختانش را، آسمانش را، دماوندش را ... بدون دود، بدون پس‌زمینه خاکستری این روزهایش!

می‌خواستم بدانم روابط اجتماعی مردم تهران، صد سال قبل چگونه بود؟

جایگاه مردان و زنان چه تفاوت‌هایی باهم داشت؟
پوشش‌هایشان چگونه بود؟

زن‌ها چقدر و چگونه در جامعه حضور داشتند؟

دوست داشتم بدانم همان طور که جایگاه شغلی خانم‌ها، دستخوش

تغییرات بسیار شده، مادری کردن‌هایشان هم فرق داشته است؟

دوست داشتم بدانم صد سال قبل اگر پدری می‌خواست خانواده و

فرزندانش را خوشحال کند، برایشان چه کار می‌کرد؟

در اوقات فراغت - که حتماً در این فقره از ما پربهرتر بوده‌اند - به چه

چیزی سرگرم می‌شدند و تفریح‌شان چه بوده است؟

بنا بر آن دوست داشتم بدانم چقدر درآمد داشته‌اند که زندگی‌شان

آرام‌تر و رضایتمندانه‌تر از ما بوده؟

چرخه‌های خال‌تر از ما زیسته‌اند؟

و آیا اصلاً خوشحالی‌تر از ما زیسته‌اند؟

دوست داشتم بگردم و ببینم مناسبات سیاسی و اجتماعی کلان

جامعه چقدر و چگونه مردم می‌رسیده و مردم از آن مطلع می‌شدند؟

و اما دوست‌تر دارم روایت‌هایی از امروز تهران به جا بگذارم تا مردمی

که از پس قرنی دیگر به این روزها می‌نگرند، همدلانه و شانه‌به‌شانه‌ی

کلمات در گوشه‌هایی از این شهر بزرگ قدم بزنند، با مردمش هم‌کلام

شوند، آرزوهای مردم این زمانه را لمس کنند، غصه‌هایشان را مرهم

بگذارند و با شادی این مردم، خوشحال شوند.

دوست دارم از دغدغه‌های مردم کوچه و بازار بنویسم، آرزوهایشان

را فریاد کنم، آرزوهایی که شاید صد سال بعد، خنده‌دار به نظر برسد...

از تفریحاتی بنویسم که صد سال قبل از ما نبوده و شاید صد سال

بعد از ما نباشد!

از آیین‌ها و مناسکی حرف بزنم که مردم زمانه‌ی من با همه دغدغه‌ها

و معضلات فردی و اجتماعی، همچنان به آن‌ها پایبندند و شاید همین،

چراغی روشن کند در دل آیندگانی که این مناسک را بهتر و پررنگ‌تر حفظ کرده‌اند یا ... چراکه پیوندهای این چنینی همیشه دلگرم‌کننده بوده‌اند.

درباره تهران ابتدای قرن پانزدهم

اما این تهران ۱۴۰۱ چه چیزهایی دارد که می‌شود از آن نوشت تا یادش فراموش نشود؟

تهران را مردم مش چگونه‌اند و چطور به زندگی نگاه می‌کنند؟ پایتخت نشینان صد سال بعد - اگر تهران همچنان پایتخت باشد - تصورشان از ترافیک امروز تهران چیست؟

شلوغی امروز ما را آرزو دارند یا خدا را شاگرد که از این همه سرو صدا و شلوغی و بلوا راحت شده‌اند؟

باید از خانه‌های کوچک جنوب شهر، از آپارتمان‌های ساده مردم میانه شهر و از برج‌های مجلل منطقه در شمال و غرب تهران بنویسم، از معماری که با دهن‌کجی‌هایی به زندگی آرام، در حال بلعیدن همه شهر است بنویسم تا اهالی صد سال بعد تهران بدانند که چگونه ما از عمارت باغ شازده و خانه قوام‌السلطنه و خانه تیمورتاش به خانه‌های ۴۰-۵۰ متری رسیدیم، حتی برج‌های ۵۰ طبقه با پنت‌هاوس‌های آن‌چنانی هنوز نتوانسته‌اند با همه بزرگی و مجلل بودن‌شان، جای خانه پدری را با حوض کوچک وسط حیاط با اتاق‌های تو در تو را بگیرند!

شاید صد سال بعد معماری خانه‌ها و آپارتمان‌ها با شرایط اجتماعی و نیازهای انسانی مردم، هماهنگ‌تر شده باشد ... شاید توسعه به داد مردم رسیده باشد به جای اینکه به درد دلان خورده باشد!

دوست دارم از اجتماع تهران و فرهنگ اجتماعی شان برای نسل های بعد حرف بزنم، از خوبی های منحصر به فردشان - که امید می آفریند و کمک می کند که دوام بیاوریم - از اشتباهات کم و زیادشان بنویسم که چطور چهره اجتماعی تهران را تار کرده و همین گاهی انسان ها را خسته می کند از تهران!

از سیاسی بازی های برخی از مسئولین بنویسم که به نام خدمت آمده اند و بعد حاضر نیستند این میز خدمت را رها کنند ولو به قیمت تراب کردن سبک زندگی مردمانشان!

هم از هشیاری های به وقت مردم تهران بنویسم و از تسلیم فریب دیگران شدن شان!!

از شهرنویسیم که شب وقتی سر بر بالش می گذارند بیش از نه میلیون نفرند و صبح چشم باز می کنند و تقلا ی روزانه را شروع می کنند، یکی از ۱۳ میلیون نفر کرچه و خیابان و شهرند!

نمی دانم با میزان رشد حدوداً یک و نیم درصدی امروز تهران، جمعیت تهران طی صد سال پیش در دستخوش چه تغییری خواهد شد اما دوست دارم برای مردم سده بعد، کانرین خانواده همچنان مهم باشد و گرم تر از امروز.

شاید برای مردم ۱۵۰۱ جذاب باشد که در سده نهم با کرونا و جنگ اوکراین و روسیه و برگزاری جام جهانی ۲۰۲۲ قطر، در دوران افول آمریکا و قدرت یافتن قطب های جدید جهانی، مردم صبور و نجیب تهران چگونه گذران زندگی می کردند و اثرات این اتفاقات در زندگی آن ها چگونه بوده است؟

نمی دانم آن روز ایران یا آمریکا هر کدام چه جایگاهی در در روابط بین الملل خواهند داشت اما یقیناً چهره سیاسی جهان دستخوش

تغییراتی است که مردم امروز ما، با کنش‌ها و واکنش‌های درست و غلط خود بر آن تأثیرگذارند و آیندگان باید آن را بدانند.

باید بدانند که در گیر و دار همه‌ی این حوادث تلخ و شیرین، تهران؛ همچنان تهران است!

تهران؛ نامی پر آوازه، سرایی سرشار از قصه و شهری پر از هیاهو و صداست که هرکسی از ظن خود یارش می‌شود.

دیبا، پرنس و لعاب که علی‌رغم هوای خاکستری و دودی‌اش هر روز با رنگی نو، جذابیت‌هایش را به رخ می‌کشد.

تهران حرف‌های متن بسیار دارد.

«خوب و بد»، «زیب و زشت» و «تلخ و شیرین»، چنان در جای جای

این شهر در هم آمیخته‌اند که برای هیچ‌کدامشان نمی‌یابی!

مثلاً در یکی از گران‌ترین خیابان‌های تهران با لوکس‌ترین کالاهای

ماشین‌ها، چشمت به مردی می‌افتد که تا کمر درون سطل زباله خم

شده و زن و مرد بی تفاوت از کنارش می‌گذرند گویی که اصلاً وجود

خارجی ندارد! ولی این دلیل نمی‌شود که مهربانی مردم را در گوشه‌ای

دیگر از این شهر نبینی که چند جوان دانشجو، برای تعطیل، کار

می‌کنند تا با مجموع درآمدشان نیازی از یک یا چند خانواده برطرف

سازند!

یا نمی‌توانی دست‌های یخ‌زده کودک کار و سماجت‌های

کلافه‌کننده‌اش را بنویسی ولی بعد از هم‌کلامی با او، کلاه از سر برداری به

احترام عمق کلماتش!

که اصیل‌ترین آموزه‌های دینی را با کلمات ساده‌اش بیان می‌کند.

آنجا که با اشاره به ماشین‌های خارجی و با لهجه‌ی کودکانه‌اش،

تأکید می‌کند: «... ولی این همه مال و ثروت و ماشین چه به درد

می خوره، کدومش رو می تونی ببری اون دنیا؟ مال و دارایی خوبه ولی باید بلد باشی ازش درست استفاده کنی تو این دنیا.»

باید این فقر مادی و غنای روح را باهم به تصویر کشید.

وقتی از چهره‌های عبوس مردم در تهران در مترو و وسایل نقلیه حرف می‌زنی یا گله می‌کنی از او که به فروشنده معلول، تنه می‌زند و بی‌اعتنا از کنار وسایلی که روی زمین ریخته می‌گذرد، بی‌انصافی است اگر از آن چند نفری ننویسی که در اوج کرونا و با همه حساسیت‌های آن روزها می‌نشینند و وسایل پسرک را جمع می‌کنند و داخل جعبه‌اش می‌نینند و یکی فقط برای اینکه باری از شانه آن فروشنده کم کند، بیرون فقر را با وصله به درد دل‌های پسرک گوش می‌کند!

تهران با همه این پیچیدگی‌ها شده است «تهران»

تهران را می‌توان این‌گونه نوشت: تهرانی با هوای آلوده، با جمعیتی در حد انفجار، با قانون‌گریزی ناب‌عیان، با توسعه‌ای مخرب، با مردمی بی‌تفاوت!

پرده در پرده سیاهی!

اما واقعیت قصه چیز دیگری است.

زیبایی‌های تهران هنوز هم کم‌نظیر است. مردمش در بسیاری از مسائل باهم مهربان و همدلند، هنوز هم تهران برای بسیاری از مردمش دوست داشتنی و دلخواه است.

همچنان قانون، راه حل پیش روی بسیاری از مردم است.

هنوز می‌توانی در بین همه اتفاقات ناگوار، امید اجتماعی را در

کنش‌ها و واکنش‌های مردمش ببایی.

برای درک بهتر این درهم آمیختگی‌ها، گاهی بهتر است به جای دور ایستادن و گزارش کردن رخداد و ماجرا، آن را زندگی کرده و این زیستن را

نیز روایت کنیم. هم‌زیستی با سوژه و روایت این هم‌زیستی، فهم بهتری از مسئله و پدیده به ما می‌دهد تا اینکه بخواهیم سوژه‌ها را به نظاره بنشینیم و صرفاً گزارشگر باشیم.

باید برای درک بهتر مردم و مسئله مردم، با نگاهی پدیدارشناسانه به سراغ ماجرا و اتفاقات رفت و معانی متفاوت یک مفهوم یا پدیده را از دیدگاه افراد مختلف توصیف کرد و با کنار زدن فرضیه‌ها، واقعیت‌های تجربه شده و نحوه بروز آن‌ها را متعهدانه بیان کرد.

بعد از سال‌ها، به جای نشستن و خواندن داستان‌های این شهر، به جای دور ایستادن و نظاره‌گر بودن رخدادها و به جای شنیدن روایت‌های یک طرفه، تصمیم گرفتم به میان مردمانی بروم که همیشه همگان، آن‌ها را روایت کرده و قضاوت نموده‌اند، تصمیم گرفتم به جای تصور سوژه‌های داستان‌ها، به‌رسان بنشینم و هم‌زیستانه با آن‌ها در خیابان‌های تهران قدم بزنم و در هر جا که آدم‌های این شهر - این سوژه‌های همیشه جذاب - باهم تلاقی و برخورد می‌کنند، تماشایشان کنم و کنارشان زندگی کنم و با هم زیستن را تجربه کنم.

تصمیم گرفتم به میان آدم‌ها بروم و با آن‌ها بنشینم به گپ و گفت، از آرزوها و ترس‌هایشان بشنوم، از امیدها و خستگی‌هایشان بپرسم؛ می‌خواستم از نزدیک آدم‌ها و روابطشان را لمس کنم و ناگفته‌هایشان را بشنوم، از نزدیک، از دهان خودشان! نه از دور، نه از مجله و کتاب و رسانه‌ها... نه از میان تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی...

و همین شد بهانه‌ای برای نگارش این کتاب... همین شد دلیل اینکه خودم را سنجاق کنم به آنچه که در پیرامونم در حال رخ دادن بود.

باید بخشی از آن چیزی می‌شدم که می‌خواستم روایت‌گرش باشم،

باید جزئی از گفتگوی مادر و دختر داخل کافه می‌شدم؛ باید برگی از فال‌نامه‌های پسرک فال‌فروش می‌شدم، باید آغوشی برای دختر فروشنده می‌شدم، باید پا به پای دوست برج‌نشین می‌رفتم، باید قطره‌ای می‌شدم در دریای عزاداران حسینی، باید گوش شنوای دخترک کافه‌چی می‌شدم وقتی آرزوهای بلندش را آهسته زیر گوشم زمزمه می‌کرد... باید همه این راه‌ها را می‌رفتم و می‌آمدم تا بتوانم تنوع و پیچیدگی مردم و روابطشان را در عین سادگی توصیف کنم.

یاد آنچه را که شنیده بودم، تجربه می‌کردم... آنچه که در مکتوبه پیش روی‌آید حاصل تجربه هم‌زیستانه‌ی بنده با مردم پایتخت در متن اجتماع است که ماه‌ها برای مشاهده و نگارشش وقت صرف کرده‌ام تا شاید بتوانم راز، آیت، صادقانه و بی‌پرده از زندگی مردم در گوشه و کنار شهر تهران با همه بلخی‌ها و شیرینی‌ها، غم‌ها و لبخندها، امیدها و ناامیدی‌هایش باشم.

تلاش کرده‌ام در کنار دین نقطه‌های سیاه، نقطه‌های نورانی را هم بینم و بنمایانم تا با ترک روایت یک سویه، نه از پایتخت، «تهران مخوف» بسازم و نه «بهشت» نادیده را برای مخاطب تصویر کنم!

البته که نادیده‌ها و نانوشته‌ها بیشتر از آن چیزی است که به نگارش درآمده و هنوز دیدنی‌های بسیاری را باید به تماشا نشست، که ان شاء الله در فرصت‌های دیگر این اتفاق خواهد افتاد.

اما تجربه‌هایی که با تماشا و لمس این گزاره‌ها از نزدیک، برایم حاصل شد، فراتر از روایت‌هایی است که به نگارش درآمده‌اند.

مثلاً در خیابان فرشته، ساعتی با کارگرانی که آنجا مشغول کار بودند و ماه‌ها از خانواده‌هایشان دور بودند، به گفتگو نشستم، از خط نگاه‌شان به عابران و سواره‌های مرفه و خوش‌گذران، از شوخی‌های بین خودشان، از

طعنه‌ها و تکه‌هایی که می‌پراندند، می‌شد به راحتی دریافت که بعضی‌شان، در پارادوکس وضعیت فرهنگی آنجا، دچار تعارض و فروپاشی هویت شده‌اند! سخت تلاش می‌کردند تفاوت‌ها را هضم یا توجیه کنند اما گاهی شدنی نبود!

نمی‌دانم چند نفرشان بعد از تمام شدن کار در این منطقه، می‌توانند به زندگی عادی خود برگردند اما این یکی از تلخ‌ترین تجربه‌هایی بود که در مسیر راییت، نزاری در کنج ذهنم خانه کرد.

یا همیشه این‌طور نبود که همه با خوشروئی با من همراهی کنند، مثلاً در برخی از هنر-مشاهدات، خانم‌هایی بودند که به خاطر تفاوت‌های ظاهری بریده، بد برخورد می‌کردند و حتی امتناع می‌کردند از هم‌صحبتی با من!

یا در جایی دیگر که برای روایت کپشه و خیابانش را بالا و پایین می‌کردم، مردی در مسیر، در حال ترمیم و ایجاد مزاحمت برایم بود و به سختی توانستم از دستش خلاص شوم.

در یکی از گزارش‌ها، برای عکاسی دچار مشکل شدم و گوشی تلفنم را ضبط کردند که «چرا بدون اجازه و ... عکس برداری می‌کنی؟» در حالی که فقط داشتم از فضای عمومی آن منطقه عکس برداری می‌کردم!

واکنش‌هایی از این جنس را بسیار تجربه کردم ولی سختی و تلخی این تجربه‌ها، هیچ‌گاه باعث نشد از تماشایشان خسته شوم یا دست از کار بکشم.

این پیچیدگی‌های مردم تهران در کنار همه سختی‌هایش برایم جذاب بود.

و در این مسیر با هر اتفاق و دیداری، با هر پذیرفتن و پس زدن، نکته‌ی تازه‌ای آموختم و همچنان در مسیر آموختن و یادگرفتن هستم.

و اگر برای انعکاس این تجربه، کتاب را انتخاب کرده‌ام به این خاطر بوده است که گاهی ماجراهای واقعی در هیاهوی زمان و زمانه گم می‌شوند، پس این کنج بی‌هیاهو و آرام را بستری مناسب دیدم برای اشتراک تجربه زیسته‌ام. امید که این روایات با نقد و نظر مخاطبان عزیز تکمیل شده و راهی باشد برای فهم بهتر مردم و دغدغه‌های کوچک و بزرگشان ...

لازم به ذکر است که متن پیش رو، روایت‌هایی از مشاهدات نویسنده از تهران و مردمانش در بازه زمانی سال ۱۴۰۰ تا چند ماهه نخست سال ۱۴۰۱ می‌باشد؛ لذا برای درک بهتر مقصود بخشی از روایت‌ها که در آن‌ها قیمت‌ها، هزینه‌ها جهت بیان تفاوت‌های موجود، عنوان شده است، باید هزینه‌ها را با توجه به درآمدهای همان سال تطبیق و مقایسه گردد. برای مثال قیمت یک بونوس سال ۱۴۰۰ در یکی از مال‌های خیابان فرشته برابر یک چهارم حقوق یک معلم بود؛ است که مسلم است با گذر زمان، تغییر قیمت و یا افزایش حقوق معلم حتماً رخ داده اما آنچه که مهم است این است که این نسبت همچنان ثابت است!

در پایان

تا ابد وامدار مهر و محبت و نگاه روشن‌بینانه‌ی پدرماد عزیزم هستم که نبودن‌ها و دوری‌های گاه و بی‌گاه من را تاب آورده‌اند و همیشه تلاش کرده‌اند تا موانع را از سر راه فرزندشان بردارند، کم‌کاری‌هایم را به حساب نیاورند و خستگی‌هایم را مرهم باشند؛ دست‌های خسته‌شان را می‌بوسم که هرچه دارم از وجود نازنین هردویشان است...

اما در کنار خانواده و همه دوستانی که همدلیم بودند، این مسیر رفته، طی نمی‌شد اگر حمایت‌ها، راهنمایی‌ها و همراهی‌های آقای دکتر

جعفر حسن خانی را به عنوان استاد و مشوق، در کنارم نداشتم؛ بر خود لازم می‌دانم که در این فرصت، مراتب قدردانی و سپاس خود را به ایشان ابراز دارم.

در این اثر اگر فایده‌ای است از حسن نظر و توجه ایشان است و اگر کمی و کاستی هست، متوجه بنده‌ی کمترین است.

روایت اول

شهرک شهید محلاتی

شهرک شهید محلاتی در شرق تهران و یکی از محله‌های منطقه
پنج‌شنبه به خاطر قرار گرفتن در کنار تپه‌های آبی و هوای بسیار
سازگار، یکی از شهرک‌های دولت است که در اوایل دهه
۱۳۵۰ برای نسل‌های و کشوری مورد توجه قرار گرفت.
بعد از گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی، بر روی شهرک
توسعه‌ای و فاصله‌هایی بین مسئولین و فرزندانشان، به طوری
که توجه بطرح داشت یکی از جاهایی که این تفاوت‌ها و شکاف‌ها در
سبک زندگی و نگاه والدین و فرزندان نمود آشکاری دارد همین شهرک
محلاتی است. برای همین و شنیدن آنچه که رخ داده و این روند به
حق و حقیقت اجتماعی مسئله باید با خود مردم و اهالی شهرک به گفتگو
نیازمند و از نزدیک شاهد ماجرا می‌شویم. پس جایزه‌ای بود هر همراه
با مردم و به ویژه جوانان همین شهرک.